

انشقاق سیاسی رو به افزایش امریکا!

(ترجمه)

امریکا در ابتدا مستعمره‌ای اروپایی بود که تحت نفوذ بریتانیا قرار داشت تا این‌که علیه استعمار انگلیس به رهبری جورج واشنگتن انقلاب سال 1775 م صورت گرفت. در سال 1776 م در فیلادلفیا، در کنفرانسی استقلال این مستعمرات تحت نام ایالات متحده امریکا اعلام گردید، بدین ترتیب کشوری مستقل شکل گرفت. سپس این کشور رشد کرد تا به یک قدرت بزرگ تبدیل شد.

امریکا سیاست جداگانه‌ای در نیمکره غربی زمین، در پیش گرفت و از طریق پذیرش طرح مونرو "بیانیه‌ای رئیس‌جمهور امریکایی جیمز مونرو در پیامی که به کنگره امریکا در ۲ دسامبر ۱۸۲۳ م ارائه داد" این سیاست را پیگیری کرد. طرح مونرو بر تضمین استقلال تمامی کشورهای نیمکره غربی در برابر مداخله اروپایی‌ها، به منظور سرکوب یا دخالت در تعیین سرنوشت آن‌ها تأکید می‌کرد. همچنین، طرح مونرو اشاره به این داشت که امریکای اروپایی نباید به عنوان مستعمرات هر قدرت اروپایی در آینده در نظر گرفته شود. بر این اساس، سیاست خارجی امریکا بر محافظت از نیمکره غربی زمین، در برابر سایر کشورهای جهان مبتنی بود. بر این اساس امریکا بر توازن قوا بین کشورهای اروپایی توجه خاصی موکول داشت. اقدامات سیاسی و نظامی امریکا محدود به نیمکره غربی بود و صرفاً برای اشغال فیلیپین، آن هم به دلیل تهدید جاپان از این نیمکره خارج شد. اما در نیمکره غربی، سلطه خود را بر امریکای جنوبی و جزایر واقع در آنجا، گسترش داد و سیاست خاصی در قبال اروپا که شامل چهار قدرت بزرگ: آلمان، فرانسه، انگلستان و روسیه بود، در پیش گرفت. در آن زمان این کشورهای اروپایی درگیر رقابت شدید بودند و امریکا این رقابت را شعله ور می‌کرد و تلاش داشت تا توازن قوا را بین آن‌ها برقرار کند؛ برای این‌که هیچ کشوری نتواند بر اروپا تسلط یابد. امریکا به نصرت انگلیس شتافته و از سیاست توازن قوا در اروپا حمایت می‌کرد و در کنار کشوری می‌ایستاد که یک کشور دیگر قصد بلعیدن آن را داشت. در نخست آلمان، پس از وی روسیه تهدیدی برای امریکا بودند و این امکان بود که یکی از آن‌ها بر اروپا تسلط یابد. به همین علت بود که امریکا در سال ۱۹۱۷ م، در جنگ جهانی اول، وارد جنگ علیه آلمان شد و پس از آن تا جنگ جهانی دوم به انزوا در نیمکره غربی بازگشت.

پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای اروپای غربی در وضعیتی فروپاشیده و ویران به سر می‌بردند؛ اما اروپای شرقی تحت تسلط روسیه قرار گرفته بود؛ طوری‌که اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قدرت نظامی و کشوری با اصول و مبدأ کمونیستی رشد کرد و در نتیجه به تهدیدی برای توازن قوا در اروپا تبدیل شد. از طرف دیگر، چین نیز به عنوان یک کشور کمونیستی ظهور کرد. این دو عامل سبب شدند تا امریکا در سال ۱۹۴۷ م وارد عرصه جهانی شده و با دیگر کشورها در سیاست جهانی و اداره آن مشارکت کند. بدین ترتیب سیاست امریکا تغییر کرد و در صدد ایجاد پیمان‌های نظامی مانند پیمان ناتو برای مقابله با پیمان ورشو شد. همچنین امریکا به منظور تضمین منافع خود، آغاز به ایجاد پیمان‌های دوجانبه، سه‌جانبه و چهارجانبه نظامی کرد، گروه هفت را به منظور کنترل سیاست‌های مالی و اقتصادی جهان تشکیل داد و دالر امریکایی را به عنوان ارز ذخیره جهانی به رسمیت شناخت. تمام این اقدامات به امریکا این امکان را داد تا بر جهان تسلط یابد و جایگاه و نفوذ خود را تضمین کند.

انشقاق امریکایی و ظهور محافظه‌کاران جدید:

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ م، امریکا به قدرت نخست و بدون رقیب تبدیل شده و بالای سیاست جهانی تا به امروز چیره شد؛ اما نخستین شکاف آشکار میان جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها در سال ۲۰۰۱ م رخ داد؛ زمانی‌که جورج بوش پسر ریاست‌جمهوری را به دست گرفت و محافظه‌کاران جدید مانند پل ولفوویتس، دیک چینی معاون رئیس‌جمهور و رامسفلد وزیر دفاع به قدرت رسید و از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م برای آغاز جنگ علیه اسلام تحت

عنوان "مبارزه با تروریسم" سوء استفاده نمودند و شیوه استعماری قدیم را با اشغال افغانستان و عراق و تهدید سوریه به مداخله دوباره به کار گرفتند.

جورج بوش پسر در دوران محافظه‌کاران جدید این دیدگاه مورد نظر امریکایی را اعلام کرد: «یا با ما هستید یا با تروریست‌ها.» او سیاست مشارکتی را که رئیس‌جمهور دموکرات بیل کلینتون دنبال کرده بود، کنار گذاشت و سیاست تک‌فردی را در پیش گرفت که این امر موجب شد کشورهای اروپایی و روسیه اتحادی را علیه امریکا شکل دهند؛ موضوعی که به وضوح در زمان حمله امریکا در سال ۲۰۰۳م به عراق به وضاحت ظاهر شد. تا جایی که فرانسه، آلمان و روسیه نقش محوری، در مقابله با امریکا، ایفا کردند و مشکلات زیادی را برای این کشور در عراق به وجود آوردند. امریکا تقریباً نزدیک بود که از عراق شکست‌خورده و دست و پاشکسته بیرون شود، اما حکام خیانت‌کار مصر، سوریه و کشورهای حوزه خلیج فارس به کمک وی شتافته و او را از این بحران نجات دادند. بنا بر این سیاست محافظه‌کاران در برابر مقاومت شدید عراق شکست خورد و این امر منجر به شکست آن‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری نیز شد، چنان‌چه در سال ۲۰۰۸م، رئیس‌جمهور دموکرات (اوباما) به قدرت رسید. او سیاست مشارکت را بازگرداند و سعی کرد تصویری که محافظه‌کاران جدید از سیاست امریکایی در جهان ترسیم کرده بودند، اصلاح کند؛ تصویری که در نتیجه نقض حقوق بشر در زندان بگرام افغانستان و زندان ابو غریب عراق مخدوش شده بود.

از راه رسیدن ترامپ و افزایش انشقاق:

سیاست مشارکت مدت زیادی ادامه پیدا نکرد و جمهوری‌خواهان بار دیگر در سال ۲۰۱۶م به رهبری امریکا بازگشته و از طریق ترامپ "طرح نخست امریکا" را برگزیدند؛ طرحی که بر اولویت دادن به منافع امریکا، کاهش کمک‌های خارجی و انتظار مشارکت بیشتر از کشورهای دیگر در امنیت بین‌المللی تأکید داشت تا امریکا به سیاست انزواگرایانه خود بازگردد.

بدین ترتیب، تحولی ملموس در سیاست امریکا پدید آمد. این کشور به جای پیگیری تعاملات چندجانبه، بر ایجاد توافقات دوجانبه تمرکز کرد که به طور مستقیم به نفع آن بود. همچنین، این کشور از برخی توافقات بین‌المللی خارج شد؛ از جمله از هشت توافق‌نامه جهانی در زمان اداره ترامپ:

1. مشارکت فراتلانتیکی در جنوری ۲۰۱۷م، که ترامپ به این استدلال که این توافق به ضرر کارگران امریکایی است از آن خارج شد.
2. توافق‌نامه پاریس در جون ۲۰۱۷م، که ترامپ به دلیل تأثیر منفی آن بر اقتصاد ایالات متحده از آن خارج شد.
3. یونسکو؛ در اکتبر ۲۰۱۷م، که ترامپ به دلیل انتقاد از تعصب این سازمان علیه اسرائیل از آن خارج شد.
4. توافق هسته‌ای ایران (برنامه جامع اقدام مشترک) در می ۲۰۱۸م، که ترامپ این توافق را ترک کرد و تحریم‌های را علیه ایران از سر گرفت.
5. شورای حقوق بشر سازمان ملل در جون ۲۰۱۸م؛ ترامپ به دلیل نفاق و تعصب ضد اسرائیل از این شورا نیز خارج شد.
6. معاهده نیروهای هسته‌ای میان‌برد با روسیه در اگست ۲۰۱۹م؛ ترامپ به دلیل نقض این معاهده از سوی روسیه، از آن خارج شد.
7. معاهده فضاهای آزاد در می ۲۰۲۰م، امریکا نیز به دلیل نقض آن از سوی روسیه، از این توافق خارج شد.

8. سازمان بهداشت جهانی در جولای ۲۰۲۰م، که ترامپ با بهانه‌ی انتقاد بر نحوه برخورد با پیامد کووید-۱۹ و تحقیقات مشترک آن با چین نیز از این سازمان خارج شد.

با این‌که امریکا تحت حکمرانی نهادهای دولت سایه مانند پنتاگون، وزارت امور خارجه، لابی‌های فشار از سوی شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌داران قدرتمند و دیگر نهادها قرار دارد، اما در دو دهه اخیر انشقاق فزاینده‌ی در جوامع این کشور مشاهده شده است. این انشقاق ابتدا در سطح نهادها نمایان شد و به تدریج به خیابان‌ها رسید و در نهایت به اوج خود رسید، آن زمان که ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰م، از جو بایدن شکست خورد.

دولت بایدن سیاستی مخالف سیاست ترامپ را در پیش گرفت، به گونه‌ای که وی به توافق‌نامه پاریس بازگشت، خروج از سازمان بهداشت جهانی را متوقف کرد و دوباره بر تعهدات خود نسبت به ناتو و دیگر نهادهای بین‌المللی تأکید کرد. البته این سیاست بر اساس رویکردی با شدت کمتر از گذشته و با انعطاف بیشتر در پیش گرفته شد؛ اما در عین حال، چندین جنگ در جهان را شعله‌ور کرد، مانند جنگ روسیه و اوکراین، جنگ در سودان و چندین کودتا را در کشورهای مختلف به راه انداخت. البته این بازگشت‌ها، بیشتر از ناحیه برخی از تصمیمات و توافقات بود.

اولین مواجهه مستقیم میان دو حزب و حامیان آن‌ها زمانی رخ داد که در سال ۲۰۲۱م، پس از شکست ترامپ در انتخابات، کنگره امریکا مورد حمله قرار گرفت. ترامپ از حامیان خود خواسته بود که به واشنگتن دی‌سی آمده و با چالش کشیدن کنگره و معاون رئیس‌جمهور، مایک پنس، آن‌ها را وادار کنند که نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر را نادیده بگیرند تا بدین ترتیب ریاست‌جمهوری را همچنان در قبضه خود نگهدارد. هنگامی که اف‌بی‌آی خانه رئیس‌جمهور سابق، ترامپ را مورد یورش قرار داد، چندین سند را ضبط کرد و ترامپ را در معرض محاکمه قرار داد تا از کاندیداتوری وی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴م جلوگیری کند. این امر خشم حامیان او را برانگیخت تا جای که تهدید به قتل قاضی شهر نیویارک کردند. ترامپ به امریکا هشدار داد که با سرنوشت تاریک روبرو خواهد شد و گفت: «امریکا به سمت جهنم می‌رود».

البته زمانی‌که ایالت تگزاس علیه تصمیمات دیوان عالی کشور را اعلام شورش کرد و ۲۵ ایالت جمهوری‌خواه از فرماندار تگزاس حمایت کردند این درگیری‌ها بحرانی‌تر شد. نویسنده امریکایی، مالک شرقاوی در گفت‌وگو با شبکه روسی (آر تی) گفت: «جنگ داخلی در امریکا در حال شعله‌ور شدن است، نه به دلیل خروج تگزاس؛ بلکه اگر ترامپ از ورود به انتخابات ۲۰۲۴م منع شود یا اگر ترور شود، در آن صورت جنگ داخلی آغاز خواهد شد. میلیون‌ها قطعه سلاح در دست مردم ایالت‌های جنوب و جنوب غربی است و آن‌ها در حال ذخیره‌سازی سلاح و مهمات به منظور آماده شدن برای جبهه جنگ داخلی هستند. شبکه خبری فوکس نیوز گزارش داد که قاضی شهر نیویارک که نظارت بر پرونده "پول‌های پنهان" را که ترامپ پرداخت کرده بود بر عهده دارد، تهدید به قتل شده و تیم امنیتی برای او منصوب شده است».

انتخابات ریاست‌جمهوری و تشدید درگیری‌ها:

با نزدیک شدن انتخابات ریاست‌جمهوری، درگیری‌ها بین دو حزب و حامیان آن‌ها شدت گرفت و با اتهامات و اظهارات مختلف، انشقاق موجود عمیق‌تر شد. در مقاله‌ای در روزنامه الشرق الأوسط مورخ ۱۸ سپتامبر ۲۰۲۴م، چنین آمده است:

طبق گزارش روزنامه یو اس ای تودی؛ تحقیقات نشان می‌دهد که تقریباً نیمی از جمهوری‌خواهان گفته‌اند که اگر نامزد آن‌ها، دونالد ترامپ در برابر رقیب دموکراتش، کامالا هریس شکست بخورد، نتایج انتخابات را قبول نخواهند کرد. برخی از آن‌ها تصریح کردند که «نمی‌نشینند و دست روی دست نمی‌گذارند؛ بلکه اقداماتی برای لغو نتیجه انتخابات خواهند کرد».

در مقابل، مطالعه‌ای که توسط پروژه عدالت جهانی انجام شده است و قدرت حاکمیت قانون را در بیش از ۱۰۰ کشور می‌سنجد، نشان داد که تقریباً یک چهارم دموکرات‌ها گفته‌اند که اگر هریس شکست بخورد، آن‌ها نتیجه را نخواهند پذیرفت. برخی از دموکرات‌ها که تعدادشان کمتر از جمهوری‌خواهان بود، تصریح کردند که «اقداماتی برای لغو نتایج خواهند کرد».

طبق این مطالعه، ۴۶ درصد از جمهوری خواهان و ۲۷ درصد از دموکرات ها اعلام کردند که در صورت شکست نامزدشان، نتیجه را قبول نخواهند کرد، و ۱۴ درصد از جمهوری خواهان در مقایسه با ۱۱ درصد از دموکرات ها گفته اند که «اقداماتی روی دست خواهند گرفت».

این انشقاق صاحبان مؤسسات و دولت سایه است؛ شرکت های انرژی و شرکت های فناوری، به دلیل ارتباطشان با دو حزب بزرگ، به بخشی از تصمیم گیری های سیاسی در امریکا تبدیل شده اند. بنابراین آن ها نیز در انشقاق موجود بین این دو حزب سهم دارند. کارشناس اقتصادی عبدالغنی کباج در مقاله ای که در وبسایت "الاقتصادی لکم" در ۱۳ نوامبر ۲۰۲۰م منتشر شد، می گوید: «شرکت های بزرگ سرمایه داری بر اقتصاد، سیاست و جامعه در امریکا تسلط دارند، و مردم امریکا به نوعی به تاراج رفته اند. اعمال قدرت پول و شرکت های بزرگ سرمایه داری در جامعه نمایان است. تمامی افکار و آگاهی های رادیکال از جامعه کنار زده شده و مورد تحقیر قرار می گیرند. همچنین تمایلات سرمایه داری راست گرا تشویق می شود، دین مسیحی به نفع سرمایه داران سر تعظیم فرود آورده است و جنبش های اجتماعی پیشرفته که مخالف سلطه سرمایه داران در زندگی امریکایی ها هستند، به حاشیه رانده می شوند».

این انشقاق در راست و چپ بر سیاست خارجی امریکا تأثیر گذاشته است. سیاست خارجی هر کشور بازتابی از وضعیت داخلی آن کشور است و این انشقاق را در برخی سیاست های خارجی بوضاحت نمایان است، مانند قضیه فلسطین و راهل دو کشور، چگونگی پایان دادن به جنگ روسیه و اوکراین و نحوه برخورد با ایران و چین و دیگر جزئیاتی که با پیروزی ترامپ در حال تغییر نمودن است. اما در مورد برخی از سیاست ها تغییرات چندانی پیش نخواهد آمد و حمایت مطلق از یهود همچنان ادامه خواهد داشت و مقابله با صعود چین نیز ادامه خواهد یافت.

نتیجه گیری

این انشقاق در امریکا جدید نیست. تاریخش از خون ریزی ها و جنگ های داخلی مصون نمانده است و سرمایه داری اختلافات بزرگ اقتصادی را بین ایالات ایجاد کرده و انشقاق های نژادی را نه تنها درمان نکرده، بلکه آن ها را عمیق تر ساخته است. علاوه بر بحران اعتبار اندیشه و اصول، این مسائل باعث شده که جامعه امریکا پراکنده و متزلزل باشد. این بحران ها امریکا را از موقعیت نخستین قدرت جهانی بودن نزول خواهد داد و موجب فروپاشی آن خواهد شد؛ اما این نشان دهنده ناتوانی آن در رهبری و حکومت بر جهان است و تأکیدی است بر لزوم یافتن جایگزینی به آن. به ویژه که مسلمانان دارای بدیل تمدنی هستند که قادر است جهان را اصلاح کرده و عدالت و آرامش را در آن گسترش دهد، و این موضوع بر مسئولیت عظیمی که مسلمانان باید برای نجات جهان از سلطه سرمایه داری و رساندن آن به عدالت اسلام به دوش دارند تأکید می کند. الله سبحانه و تعالی در شأن رسول الله و رسالت اش چنین می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾

ترجمه: ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم

نویسنده بلال اعجمی

برگرفته از شماره 460 - 461 مجله الوعی

جمادی الأولى - جمادی الثانی 1446 ه.ق.

جنوری 2025 م.

مترجم محمد علی مطمئن

